

از زنجیرهای تحقیر تا تاج غرور؛ داستان احیای یک تمدن پس از فروپاشی

چرا روس‌ها نمی‌خواهند جنگ اوکراین تمام شود؟

مهدی سیف‌تبریزی
کارشناس مسائل روسیه

در آستانه سالگرد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ که نمادی از پایان یک امپراتوری عظیم و آغاز دوران آشفنگی برای روسیه نوین بود، بررسی تحول هویت ملی این کشور بیش از پیش اهمیت می‌یابد. پس از فروپاشی در سال ۱۹۹۱، روسیه نوین با مسئله پیچیده و چالشی‌برانگیزی به نام ساخت و ترمیم یک هویت ملی دست‌وپنجه نرم کرد تا بتواند تناقضات پیچیده به‌ارث‌رسیده به روسیه را حل کند، تناقضات هویتی از میراث امپراتوری تزاری و دوران شوروی گرفته تا آرزوی یکپارچگی با غرب، درحالی‌که تمایزات فرهنگی و استقلال روسی را حفظ کند. این دوران که اغلب به‌عنوان «دهه وحشی‌نود» شناخته می‌شود، با بحران‌های عمیق اقتصادی، اجتماعی و هویتی همراه بود و مردم روسیه را در وضعیتی از سردرگمی و تحقیر قرار داد. در دوران بوریس یلتسین، اولین رئیس‌جمهور پسا شوروی، تلاش‌های رادیکالی برای گسست از فرهنگ کمونیسم حاکم بر جامعه صورت گرفت، یلتسین حاکمیت خود را بر نفی گذشته کشور و حتی گذشته خودش به‌عنوان یک مقام سابق حزب کمونیست بنا کرد و این رویکرد روسیه را با حس عمیقی از هویت منفی رها ساخت.

■ سقوط بی‌پایان

اقتصاد روسیه در دهه ۱۹۹۰ سقوطی فاجعه‌بار را تجربه کرد؛ تولید ناخالص داخلی واقعی کشور بیش از ۴۰ درصد کاهش یافت، تورم به سطوح نجومی رسید و میلیون‌ها نفر به فقر مطلق افتادند. برنامه‌های «شوگ‌د مانی» که با مشاوره و فشار غرب اجرا شد، به‌جای ایجاد رونق، منجر به خصوصی‌سازی‌های ناعادلانه، ظهور الیگارشی‌ها و هرج‌ومرج اقتصادی شد. مردم روسیه که پس از دهه‌ها زندگی در سایه یک ابرقدرت، ناگهان با قحطی، یکبارگی گسترده و فروپاشی سیستم‌های اجتماعی روبرو شدند، احساس تحقیر عمیقی را در خود حبس کردند. این تحقیر نه‌تنها داخلی بود، بلکه از سوی غرب نیز تشدید شد. غربی‌ها که روسیه را به‌عنوان بازنده جنگ سرد می‌دیدند، اغلب با نگاهی از بالا‌بالا‌بین به روسیه می‌نگرستند. کمک‌های اقتصادی غرب، مانند وام‌های صندوق بین‌المللی پول، با شرایط سخت و تحمیل‌کننده همراه بود که استقلال روسیه را زیرسؤال می‌برد. گسترش ناتو به سمت شرق بدون توجه به وعده‌های قبلی به مسکو مبنی بر عدم گسترش به‌عنوان جانشینی آشکار تلقی شد. غرور ملی روس‌ها را به‌شدت جریحه‌دار کرد. رسانه‌های غربی روسیه را به‌عنوان یک «کشور شکست‌خورده» توصیف می‌کردند و حتی بمباران یوگسلاوی توسط ناتو در سال ۱۹۹۹، به‌نوعی روسیه را به حاشیه راند و احساس تحقیر را در میان سران مسکو عمیق‌تر کرد. روس‌ها که سابقه‌ای طولانی از ایستادگی در برابر تهاجمات خارجی داشتند، احساس می‌کردند غرب نه‌تنها به آن‌ها کمک نمی‌کند، بلکه از ضعفشان سوءاستفاده می‌کند تا روسیه را به یک دولت‌دست‌نشانده و شکست‌خورده تبدیل کند. این دوران، با تصاویر نمادینی مانند صف‌های طولانی برای نان و فروش دارایی‌های ملی به خارجی‌ها، غرور ملی روس‌ها را به پایین‌ترین سطح رساند و منجر به موجی از ناامیدی، الکلیسم و کاهش جمعیت شد.

■ پوتین ورق را برگرداند

با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰، این روند به طور اساسی تغییر کرد. پوتین چشم‌انداز مثبت‌تری ارائه داد که بر احیای هویت ملی روسی متمرکز بود. او به‌جای نفی گذشته، به دوران پرشکوه تاریخی تأکید کرد؛ از پیروزی در جنگ جهانی دوم که به‌عنوان «جنگ بزرگ میهنی» شناخته می‌شود تا میراث امپراتوری تزاری و دستاوردهای علمی و فرهنگی شوروی. پوتین روسیه را به‌عنوان یک قدرت مستقل و برابر با غرب معرفی و تلاش کرد هویت ملی را بر پایه ارزش‌های سنتی

گدایی به سبک بی‌بی

روسی مانند وحدت، قدرت دولتی و افتخار به گذشته بازسازی کند، برای مثال، پوتین با تقویت نقش کلیسای ارتدوکس روسی به‌عنوان ستون هویت ملی، از بازسازی صومعه‌ها و بازگشت اموال کلیسایی مصادره‌شده در دوران شوروی حمایت کرد که این اقدامات نه‌تنها پیوندهای مذهبی را احیا کرد، بلکه روسیه را به‌عنوان نگهبان تمدن مسیحی ارتدوکس معرفی نمود. همچنین او با راه‌اندازی مؤسسات فرهنگی مانند «روس‌تودنیشستو» در سال ۲۰۰۷، هویت روسی را در سطح جهانی ترویج داد و بر وحدت فرهنگی میان روس‌ها و اقوام همسایه تأکید کرد. این سیاست‌ها، همراه با اصلاحات سیاسی مانند تمرکز قدرت مرکزی بر مناطق فدرال، هویت پراکنده را به یک روایت واحد ملی تبدیل کرد. تحت رهبری پوتین، اقتصاد روسیه با افزایش قیمت نفت احیا شد، ارتش مدرن‌سازی گردید و نمادهایی مانند رژه روز پیروزی به‌عنوان نماد وحدت ملی تقویت شدند. این رویکرد نه‌تنها غرور ملی را بازگرداند، بلکه روس‌ها را متقاعد کرد که روسیه می‌تواند بدون وابستگی به غرب، به‌عنوان یک تمدن مستقل شکوفا شود. جنگ اوکراین این نگرش‌های مثبت هویتی را به طور قابل توجهی افزایش داده و منجر به همبستگی قابل توجه اکثر جمعیت روسیه پشت مجموعه‌ای از ایده‌های ملی شده است. این امر به تاب‌آوری‌ای که روسیه در جنگ نشان داده کمک شایانی کرده و امیدهای غرب مبنی بر اینکه فشار اقتصادی و تلفات سنگین، حمایت از جنگ و از رئیس‌جمهور ولادیمیر پوتین را تضعیف خواهد کرد، ناکام گذاشته است. بر اساس شواهد موجود از جامعه روسیه تاکنون، امید بسیار کمی وجود دارد که این اهداف سران غربی در آینده محقق شوند.

■ تعریف هویت روسی

کرملین برای بیان یک مفهوم منسجم از هویت که تمایز روسیه با سایر فرهنگ‌ها را تعریف کند، تلاش بسیاری کرده است. در این بین جنگ جهانی دوم به‌عنوان یک نماد و عامل بالقوه وحدت‌بخش ظاهر شد، به‌طوری‌که اکثر روس‌ها به نقش روسیه در جنگ دوم جهانی افتخار می‌کنند و این جنگ در روایت کرملین تقریباً به احترامی شبه‌مذهبی و مقدس تبدیل شده است. وقتی در سال ۲۰۲۲ جنگ در اوکراین بدون هیچ هشدار عمومی و آمادگی قبلی به مردم روسیه آغاز شد، ابتدا با ناباوری، سردرگمی و حیرت مواجه شد. در روزهای ابتدایی اکثر مردم با توجه به شوکی که به آن‌ها وارد شده بود بیشتر نگران شانس خروج از کشور بودند تا حمایت از کشورشان؛ اما دیگر این‌گونه نیست. نزدیک به چهارسال جنگ، روسیه را عمیقاً آذگروگ کرده است. با ترویج تبلیغات دولتی، قسمت اعظم شهروندان روسیه در نقاط مختلف این کشور حس افتخاری پیدا کرده‌اند که این کشور را در برابر دشمنی غرب مقاوم کرده است. این احساس با گفتمان تحقیرآمیز غرب نسبت به مردم روسیه و فرهنگ روسی تغذیه شده، توهین‌هایی که رسانه‌های تحت کنترل دولت روسیه آن‌ها را با دقت جمع‌آوری و نقل می‌کنند. شاخص‌های مهن‌پرستی در سال‌های گذشته صعودی بوده است. جذب سرباز به طور پیوسته انجام می‌شود، مردان بسیاری داوطلب خدمتند (البته در ازای دستمزدهای بسیار بالا)، و جنبش «کمک به ارتش» توسط زنان و باننشستگان هیچ نشانه‌ای از کاهش نشان نمی‌دهد. سخن گفتن علیه شرایط موجود در کشور هم از نظر اجتماعی به‌شدت غیرقابل قبول و هم از منظر قانونی خطرناک تلقی می‌شود. با اینکه این روسیه بود که بنا به دلایلی از سوی کرملین حمله به اوکراین با

همان ملت سابقاً برادر را آغاز کرد؛ اما بسیاری در روسیه این جنگ را دفاعی و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

■ غرب خیر روسیه را نمی‌خواهد

ادراک تهدید خارجی بخش زیادی از ملت را متحد کرده و تمایلات ضدغربی‌گری فراگیر شده است. بسیاری از روس‌ها متقاعد شده‌اند غرب جمعی برای روسیه خیر نمی‌خواهد و اگر فرصتی پیدا کند، به دنبال واردکردن آسیب به ملت روس خواهد بود، مگر اینکه روسیه به‌اندازه کافی قوی باشد تا از خود حفاظت کند. از همین روی از منظر شهروندان روس دولت که مسئولیت حفاظت آن‌ها و کشور را برعهده دارد، باید حمایت و تقویت شود. این حس زمانی که نیروهای اوکراینی منطقه کورسک را به مدت هفت‌ماه در اختیار گرفتند و ۶۲۱ غیرنظامی در این مدت کشته شدند واقعیت‌های جنگ را به خانه روس‌ها آورد و حس ناامنی را به آنان القا کرد به‌شدت تقویت شد. این حس جدید هویت ملی تنها ریشه در جنگ ندارد؛ بلکه از پویایی‌های اقتصادی سال‌های گذشته ناشی می‌شود. اقتصاد روسیه که بیشترین تحریم‌های جهانی را تجربه کرده، برای سه سال متوالی رشد پایدار داشته است. علی‌رغم تورم موجود، خوش‌بینی گسترده‌ای نسبت به آینده وجود دارد، همچنین جنگ نواوری را در صنعت و اقتصاد روسیه شکوفا کرده است. تولیدکنندگان دولتی و خصوصی پیشرفت‌های تکنولوژیک و ابتکا به تولید داخلی را پیش می‌برند، مشابه آنچه در جنگ جهانی دوم رخ داد وقتی موشک‌های کاتیوشا و تانک‌های تی-۳۴ ساخته شدند. درحالی‌که همه نواوری‌ها و اختراعات ممکن است پیشرو و انقلابی نباشند؛ اما تعدادشان زیاد و در راستای نیازهای جامعه روسیه تولید و به‌شدت از سوی دولت تبلیغ می‌شوند. مدل توسعه روسی یکی دیگر از ستون‌های کلیدی هویت این کشور است. تعهدات بزرگ دولتی، سرمایه‌گذاری عمومی، خدمات عمومی مقرون‌به‌صرفه و مالیات‌های پایین، منجرهای معمولی هستند که شهروندان روسی انتظار اجرای آن را از دولت دارند. روس‌ها باور دارند همتایانشان در کشورهای غربی در این زمینه حداقل در سال‌های پس از جنگ در مضیقه هستند. این ملت همچنین در حال تجربه نوعی رنسانس فرهنگی است که مستقیماً نتیجه برنامه‌های پوتین برای احیای هویت ملی در برابر تحقیرهای غربی است. درحالی‌که ابتدا عموم مردم از کنار گذاشته شدن فرهنگ روسی در غرب در سال‌های ۲۰۲۲ شوکه شدند و آن را مجازات جمعی می‌دیدند، در حال حاضر این شرایط

به یک وضعیت نرمال جدید تبدیل شده و توجه را به منابع فرهنگ داخلی روسی جلب کرده است.

تحت رهبری پوتین، دولت با سرمایه‌گذاری‌های گسترده در فرهنگ، مانند صندوق ابتکارات فرهنگی ریاست‌جمهوری که میلیون‌ها روبل برای حمایت از هنرمندان میهن‌پرست و پروژه‌های فرهنگی اختصاص می‌دهد، این رنسانس را پیش می‌برد. تئاترها، نمایش‌ها، کنسرت‌های موسیقی، گالری‌های هنری و مکان‌های فرهنگی جدید متعددی در شهرهای بزرگ افتتاح شده‌اند که به تقاضای روبه‌رشد برای این‌عرضه‌ها پاسخ می‌دهند، برای مثال، احیای

■ جنگ اوکراین

در آغاز جنگ، حدود ۱۷۰ چهره فرهنگی در اعتراض از روسیه گریختند؛ اما تا کنون، چهره‌های فرهنگی که توانسته باشند کارنامه موفق‌ی در غرب بسازد، به تعداد انگشتان یک‌دست هم نمی‌رسد. خروج چهره‌های شناخته‌شده در ابتدای جنگ، باعث آشفنگی جامعه روسیه شد؛ اما در ادامه این فضای شرایط مناسبی برای کار چهره‌های جدید و تازه‌وارد ایجاد کرد. به‌تدریج، وضعیت چهره‌های روسی در خارج از کشور که بافرهنگ بیگانه روبه‌رو شدند و دارای مخاطب انبوه یا درآمد پایدار نبودند مایه تمسخر آنان در داخل روسیه را فراهم کرد، حتی در میان روس‌هایی که به‌شدت با جنگ مخالف بودند، این حس رضایت وجود دارد که روسیه دیگر مجبور نیست از منظر فرهنگی پیرو غرب باشد و به آنان تعظیم کند. بنابراین روسیه امروز، کشوری متفاوت از کشوری است که وارد جنگ شد، با حس بیشتری از انسجام اجتماعی و اعتماد به قابلیت حیات خود به‌عنوان یک ملت بزرگ، پس از چهارسال جنگ، علی‌رغم تمام تلاش‌های غرب برای تضعیف روسیه از طریق تحریم‌ها، فشارهای سیاسی و فرهنگی، روس‌ها به یک هویت ملی منسجم رسیده‌اند که در مقابل فرهنگ غربی ایستاده و بر ارزش‌های سنتی، استقلال و افتخار تاریخی تکیه دارد. این تحول که از تحقیر دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و با رهبری پوتین احیا گردید، اکنون روسیه را به‌عنوان یک قدرت مقام و متحد نشان می‌دهد. در بلندمدت، این ممکن است منجر به تغییرات عمیق در هویت روسیه شود. حداقل در کوتاه‌مدت، این امر تمایل عمومی برای ادامه جنگ در اوکراین را حفظ خواهد کرد.

معتقدند ایران به دنبال یک انتقام بزرگ در سال ۲۰۲۶ است و لذا قصد دارند از این فرصت محدود پیش از تقویت بیشتر توان موشکی ایران استفاده کنند. این وضعیت ایجاب می‌کند که ایران با تمرکز بر بازدارندگی فعال، نه‌تنها توان آفندی خود را افزایش دهد، بلکه به‌سرعت حفره‌های پدافندی را نیز پر کند تا دشمن تصور نکند با یک حمله پیش‌دستانه می‌تواند موازنه را تغییر دهد. در نهایت، سفر نتانیاهو به واشنگتن را باید تلاشی برای احیای یک بیمار روبه موت دانست. رژیم صهیونیستی که در میدان نبرد با محور مقاومت به فرسایش رسیده، حالا برای بقا به دنبال تزریق خون از سوی واشنگتن است. نتانیاهو در واقع به گدایی حضوری افتاده است که آمریکا دیگر میلی به آن ندارد. ترامپ درگیر طرح صلح غزه و مسائل داخلی است و درگیری با ایران می‌تواند تمام برنامه‌های او را به هم بریزد. اما خطر اصلی در اینجاست که نتانیاهو با استفاده از نفوذ لابی‌های خود، ممکن است ترامپ را به سمتی بکشاند که برخلاف سند امنیت ملی کشورش، بار دیگر هز به‌نه‌های تسخیری را برای دفاع از زیاده‌خواهی‌های تل‌آویو بریزد. این دیدار، آزمونی بزرگ برای ترامپ است تا نشان دهد آیا واقعاً به دنبال تغییر نظم جهانی و تمرکز بر منافع داخلی آمریکاست، یا همچنان در تله‌ای که نتانیاهو برای او پهن کرده، گرفتار خواهد شد. آنچه مسلم است، ایران نباید اجازه دهد توان موشکی‌اش به وجه‌المصلحه جدیدی در بازی‌های دیپلماتیک تبدیل شود؛ چرا که سرنوشت اوکراین و لیبی به‌خوبی نشان داد که واگذاری مؤلفه‌های قدرت به امید صلح، تنها دشمن را برای ضربه نهایی جری‌تر می‌کشد. نتانیاهو به آمریکا می‌رود تا امنیت عزاریه‌ای بخرد، درحالی‌که ایران با ابتکا به توان درون‌زای خود ثابت کرده است که در نظم جدید بین‌الملل، تنها قدرت‌های واقعی باقی خواهند ماند. گدایی به سبک نتانیاهو، اگر چه ممکن است در کوتاه‌مدت توجه‌ها را جلب کند، اما در بلندمدت نمی‌تواند مانع از افول هژمونی آمریکا و فروپاشی توهمات امنیتی رژیم صهیونیستی در منطقه‌ای شود که دیگر بپذیرای نفوذ بیگانگان نیست.